

## بازتاب دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه در شعر محمدرضا شفیعی کدکنی و حمید مصدق

ناصر فخری طباطبایی

دانشجوی دکتری، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، اراک، ایران، آموزگار مقطع ابتدایی، آموزشگاه استثنایی فردوس یک،

شهرستان بروجرد

### چکیده

عده‌ای از روشنفکران و ادیبان این سرزمین برای ایجاد تحوّل در ادب فارسی، چه در محتوا و چه در شکل، گام‌هایی برداشتند. انقلاب مشروطیت سر آغاز ورود جریان‌های اجتماعی به مضامین ادبی است. محمدرضا شفیعی کدکنی متخلّص و حمیدمصّدق از سرآمدان ظهور و بروز این گونه مضامین در شعر فارسی هستند. هر دو شاعر معتقد به کارکرد اجتماعی شعر بوده و بر خلاف عده‌ای که شعر را فقط به منظور جنبه‌ی هنری آن در نظر می‌گیرند، چنین باوری نداشته و برای خود مسئولیت و تعهد حرفه‌ای قائل بوده‌اند. به همین سبب است که مضامین مرتبط با شرایط اجتماع را در آثار خود جای دادند. با توجه به این که قسمت اعظم دوران حرفه‌ای این دو شاعر به قبل از انقلاب باز می‌گردد می‌توان مضامینی همچون، انتقاد از نابسامانی‌های اجتماعی، رثای شهیدان راه آزادی، سرزنش مسامحه کاران، دعوت مردم به خیزش و... را در شعر این دو شاعر یافت. کاربرد اسطوره‌ها و سمبل‌های اجتماعی در شعر هر دو به وفور یافت می‌شود. تفاوت عمده مضامین هر دو شاعر، گرایش بیشتر م.س.ر.شک به سمبول‌های طبیعت و گرایش حمیدمصّدق به ارگان‌ها و سازمان‌های نظامی و حقوقی و مفاهیم مرتبط همچون دادگاه، اعتراف، گزینش، اعدام و... می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: اجتماع، سمبل اجتماعی، شفیعی کدکنی، حمیدمصّدق.

## مقدمه

تحولات مشروطه‌خواهی در ایران باعث گردید تا شاعران بیشتر حول موضوعات اجتماعی و مسائلی که طبقات مختلف جامعه با آن‌ها دست به گریبان بودند، شعر بسرایند. در این دوره اغلب شاعران کوشیدند تا غم و شادی، حسرت و امید، استبدادستیزی و آزادی‌خواهی و بسیاری دیگر از آرزوها و آلام اجتماعی را به تصویر بکشند و به این طریق بازگوکننده اوضاع جامعه باشند. در سده حاضر حمیدمصداق و محمدرضا شفیعی کدکنی از جمله شاعران و اندیشمندانی هستند که مسائل جامعه را مورد توجه قرار داده و به گونه‌ای که صلاح مردم و جامعه را در بر داشته باشد، آن را در شعر خود بازتاب داده‌اند. باتوجه به این که این دو شاعر در دوران عمر خود، دوره‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی را تجربه کرده‌اند و فراز و فرودهای بیشمار جامعه ایران را به چشم دیده‌اند، به همین سبب بررسی محتوا و مضمون شعر آنان، از حیث مضامین اجتماعی، ضروری می‌نماید و هدف انجام این تحقیق نیز پاسخ به این سوالات است که:

۱- بازتاب موضوعات اجتماعی در اشعار حمیدمصداق و محمدرضا شفیعی کدکنی تا چه میزان بوده و چه مواردی را شامل می‌شود؟

۲- دیدگاه اجتماعی شاعران یاد شده تا چه مقدار نزدیک به هم و تا چه میزان با یکدیگر متفاوت‌اند؟  
پاسخ به سوالات فوق، وابسته به پذیرش کارکرد منفعتی هنر است، زیرا در صورت قبول نظریه هنر برای هنر، مبحث مورد نظر کان لم یکن خواهد شد. از جمله کارکردهای ادبیات، کارکرد اجتماعی آن است. یعنی آن که شاعر و نویسنده به وسیله آن وضعیت جامعه را به تصویر می‌کشد و یا با مخاطب خود پیامی را رد و بدل می‌نماید. نظریه‌های متعددی در بررسی‌های جامعه‌شناختی ادبیات مورد استفاده قرار می‌گیرند. برای مثال در روش تحلیلی گلدمن به بررسی فاعل عمل و موضوع مرتبط با آن مورد تحلیل قرار می‌گیرد، به عبارت دیگر «هر رفتار انسانی، کوششی است برای دادن پاسخی معنادار به وضعیتی خاص.» (گلدمن، ۱۳۸۰: ۳۵۶). فاعل در این نظریه می‌تواند شاعر باشد که در پاسخ به وضعیت جامعه، عکس‌العمل نشان می‌دهد. به سبب همین ویژگی ادبیات است که گفته‌اند ادبیات هر عصر «کمابیش جامعه‌ی عصر خود را منعکس کرده است.» (گلدمن، ۱۳۸۱: ۲۸).

شاعران در قرن معاصر برای خود مسئولیت‌هایی را قائل هستند که آگاهی دادن به جامعه شاید یکی از آن‌ها باشد. شعرپس از جریان مشروطه‌خواهی عکس‌العمل به موقع بود در مقابل اوضاع نابسامان اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کشور. «(ترابی، ۱۳۷۶: ۲۲۱).

شاعر و نویسنده برای همگام شدن با تحولات جامعه و عمل به تعهد خود در مقابل ملت عرصه شعر سنتی را بسته یافت. به همین سبب دگرگونی‌های اساسی در شعر ایجاد شد که بتواند ظرف مناسبی برای این مظلوف باشد (امین پور، ۱۳۸۶: ۲۹۴). پس از این دوره فضای استبدادی دوره رضاخان که قریب به بیست سال (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰) طول کشید، بسیاری از شاعران را به طرف این ایده رهنمون کرد که اکنون وقت آن نیست که شمشیر را از رو بزدند و چاره‌ای جز سکوت و تحمل برای خود نیافتند. در این دوره تاریخی اگر هم انتقادی بود به تعبیر دکتر شفیعی کدکنی «متوجه چیزهای سطحی و روبنایی» بود و در قالب هزار مجاز و استعاره، به گوشه و لباس هیچ کس بر نمی‌خورد (زرقانی، ۱۳۸۳، ۱۵۵).

با یک نظام نظارت شدید بر مطبوعات، تمام انتقادات قانونی اجتماعی در نطفه کور شد و «سمبول‌سازی، معمول گردید و نقادی اجتماعی در کسوت عبارات دو پهلوی ادامه یافت» (آژند، ۱۳۶۳: ۱۸۶).

پس از تبعید رضاشاه و پایان یافتن جنگ و شکست فاشیسم، نوعی آزادی سیاسی و دموکراسی نسبی در اوایل دهه بیست پدید می‌آید. در این سال‌ها مساله اجتماع در اکثر شعر شاعران خود را نشان می‌داد به همین خاطر حتی شاعران رمانتیک جامعه نیز از تاثیر این مقوله برکنار نمادند. به همین دلیل نوعی رمانتیسم اجتماعی در سال‌های بعد از ۱۳۲۰ پیدا شد که به فعالیت‌های اجتماعی، مبارزه، سیاست، عشق به آزادی و انقلاب اصالت می‌داد. کیفیت اصلی این نوع شعر را باید در دو چیز جست و جو کرد. نخست غنایی بودن آن و دیگر جامعه‌گرایی (زرقانی، ۱۳۸۳، ۳۲۲). دو تن از شاعرانی که در این برهه زمانی پای به عرصه

وجود نهادند حمیدمصداق و محمدرضا شفیعی کدکنی است. در ادامه به زوایای جامعه شناختی اشعار این دوشاعر از منظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی خواهیم پرداخت.

### منظر سیاسی

حمیدمصداق شاعری انقلابی است. دیوان او مملو از اشارات سیاسی است. اغلب این اشعار در طول ده‌ها سال حکومت جابرا نه و مستبدانه‌ی پهلوی سروده شده است. مبارزه با استبداد، آزادی‌خواهی و وطن‌دوستی، صبغه‌ی غالب اشعار اوست. شاعر برای بیان عقاید انقلابی و ظلم ستیزانه‌ی خود در جامعه استبداد زده پهلوی از نمادهایی سیاسی و اجتماعی چون: چراغ، پنجره، توفان، رود و آتش بهره برده است و به بهترین وجهی در قالب تعبیری نو و مبتکرانه و با بهره‌گیری از انواع تصاویر شاعرانه‌ی بدیع، افکار و اندیشه‌های خود را متجلی ساخته است.

حمیدمصداق با بهره‌گیری از زبان شعر و با درک درست از شرایط اجتماعی و آرزوهای جمعی کوشیده است تا با زبانی ساده، نمادین، حماسی و در عین حال اسطوره‌ای به بیان مسائل و مشکلات جامعه ایران به ویژه در دوره قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران بپردازد. او که در رشته حقوق تحصیل نموده است و آگاهی همه جانبه‌ای به جوانب گوناگون دستگاه قانونی کشور و کارکردهای هر کدام دارد، در اشعارش، انگشت اتهام را دقیقاً بر روی نقطه کانونی بروز خفقان در کشور که دستگاه سیاسی ناسالم است می‌گیرد.

حدود دستگاه حاکم بر مملکت دارای ابعاد حقوقی و سیاسی مشخصی است. طبق تعاریف «نهاد سیاسی دسترسی به حکومت و اعمال قدرت را در جامعه به عهده دارد و امنیت را در جامعه برقرار می‌سازد.» (وثوقی و نیک خلق، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

اعمال قدرت گسترده بر همه‌ی نهادهای جامعه از بین همه‌ی نهادها متعلق به نهاد سیاسی است. این نهاد «به عنوان بعد اصلی خودآگاهی و عامل هماهنگ کننده جامعه عمل می‌نماید.» (اشلی، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

وظیفه این نهاد را می‌توان به طور خلاصه اجرا و نظارت بر اجرای قوانین مصوب دولت دانست. «گرت و میلز، ۱۳۸۰: ۲۲۴).

حمیدمصداق در برخورد با این نهاد سیاسی که بر خلاف تمام تعاریف، راه قانون‌گریزی و استبداد را در پیش گرفته بود، با سرودن اشعاری پرداخت که در آن دوره، کم از نبرد چریکی با حکومت نداشت چرا که «اشارت و پایان برانگیزاننده و آگاهی دهنده‌ی آن، جوانان آرمان خواه را به یک خیزش سیاسی معطوف می‌ساخت.» (بهبهانی، ۱۳۷۸: ۴۶۲) قطعه‌ای از شعر مذکور هنوز هم می‌تواند گواه میزان برانگیزانندگی آن باشد:

«با من اکنون چه نشستن‌ها / با تو اکنون چه فراموشی‌هاست / چه کسی می‌خواهد / من و تو ما نشویم / خانه‌اش ویران باد / من اگر ما نشوم تنه‌ایم / تو اگر ما نشوی، خویشتنی / از کجا که من و تو / شور یکپارچگی را در شرق / باز برپا نکنیم / از کجا که من و تو / مشت رسوایان را / ما نکنیم / من اگر برخیزم / تو اگر برخیزی / همه برمی‌خیزند / من اگر بنشینم؟ / تو اگر بنشین / چه کسی برخیزد؟ / چه کسی با دشمن بستیزد...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۸۵)

حمیدمصداق به دنبال تحقق آزادی است. علی‌رغم تمام خفقان و سنگینی فضای حاکم شاعر، شور و شوقی در خود احساس می‌کند که ناشی از تحقق آزادی است. او این بار خود را نه در تاریخ، بلکه با هویت امروزی خود می‌شناسد:

«بودنت را جز به مرگی ناگوار و تلخ / بر نمی‌تابند / بدگمانی / تا فراسوهای ذهنی دیر باور / خانه‌ای بر ساخته / از آهن و ساروج / در لفاف لفظ / نیت خود را نهان دارند / تیر تهمت را به نامردی / بر تو می‌بارند / بر لبانشان مهر خاموشی ست / خود ز حرفی / همچو بیدی از هجوم باد / می‌لرزند / از تو اما / انتظار آرشی دارند / یا سیاوشی / نه سیاوشم، نه آرش / من حمیدم / با دلی از شوق چون آتش / با دلی روشن تر از آینه / بی‌کینه / بی‌محابا پرورم این عشق در سینه / مهر ایران / عشق دیرینه / آنچه می‌گوید دل من / بر زبان جاری ست / آرزوی این توانم هست و جز این نیست.» (مصداق، ۱۳۸۶: ۶۲۳).

از دیگر واژگانی که می‌توان آن را در حیطه مضامین سیاسی قلمداد کرد، مفاهیمی همچون زندان و اسارت است که اینان همه سدهایی هستند که بر سر راه آزادی قرار می‌گیرند. در شعری تحت عنوان زندانی او به فضا سازی محیط زندان می‌پردازد:

«دل وحشت زده در سینه‌ی من می لرزید / دست من ضربه به دیوار زندان کوبید / آن همسایه زندانی من / ضربه دست مرا پاسخ گوی / ضربه دست مرا پاسخ نیست / تا به کی باید تنها، تنها / و اندرین زندان زیست ...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۵۶۹)

حمید مصدق در اشعاری چند ضرورت تداوم مبارزه را به مخاطب خود گوشزد نموده است. او در ابیاتی با به کارگیری صفت‌های ناپسند اشخاص حماسی سعی کرده است تا جامعه را به عاقبت کارشان آگاه سازد. از جمله آن شغاد می‌باشد. شغاد «برادر رستم زال است. وی رستم را به حيله در چاه انداخت و خود نیز به یک تیر رستم کشته شد.» (معین، ۱۳۸۵: ۹۰۵). در واقع می‌توان نوک پیکان این قطعه شعر را عاملان حکومت دانست. مصداق به آنان هشدار می‌دهد که سزای برادر کشی مرگ است.

«چاه شغاد مایه مرگ توست / از دست خویش / بر تو گزند آید / خویشی که هست مایه مرگ خویش ...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۹۶)

در اوضاع اجتماعی آن روزگار که به دور از اندیشه‌های اجتماعی و انجمن‌های فکری و کاملاً بسته است، شاعر رستم را یعنی مردم را به قیام فرا می‌خواند:

«تکرار کن حماسه خود، تکرار / تیز گرین به کمان بگذار / پیکان به چشم خیره سرش بشکن ...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۹۴)

شاعر مردم را به حرکت و قیام علیه مستبدان حاکم فرامی‌خواند. شاعر در این مجموعه شعرها، تحریک مردم به خیزش می‌داند. او با مخاطب خود که توده مردم هستند ارتباط کلامی و عاطفی برقرار کرده و در عین بیان ترس از شکستن سکوت و ادامه راه مبارزه برای کسب آزادی، با ترسیم امید به آینده مخاطب خود را به قیام فرامی‌خواند:

«چه وقت می‌تابد؟ / در انتظار امیدم / در انتظار امید / طلوع پاک فلق را / چه وقت آیا من / به چشم غوطه ورم در سرشک / خواهم دید؟ ...» (همان، ۲۷۷)

با شکستن سکوت و قیام برای برپایی آزادی است که دشمن در خاک و خون خود خواهد نشست. اینک گویا همگان به ندای شاعر پاسخ داده اند حتی کودکانی که در راه مبارزه جان داده اند:

«به شهر برمی گردیم / به چشم خویش ببینیم / که کودکان مسلسل به دست در کوچه / درون آینه ذهن خود تهی کردند / به یک فشار به ماشه / هزارها تن را / به خاک فکندند خیل دشمن را» (همان، ۳۵۱)

اینک گویی هر مثنی گره شده است و هر حنجره ای، همچون خنجر فریاد بر دشمن آزادی فرود می‌آید:

«اینک تونیستی که بینی / با هر جوانه خنجر، فریادی است ...» (همان، ۲۴۳)

واژه‌ی باد در شعر مصداق یک سمبول است. باد در شعر او نشانه‌ی استبداد و ستمگری است که بی‌رحمانه و با شیوه‌های خود همگان را به انحطاط می‌کشاند. همانند باد که برگ‌ها را به زمین می‌ریزد، مستبدان نیز مردم را چنین می‌کنند. دیگر شباهت مستبدان و باد در این است که باد به همه خانه و کاشانه‌ای سرک می‌کشد و گاه با ویرانی و ایجاد هراس و وحشت همراه است. زیرا که سست نهاد و بی‌بنیاد است. استبداد، در سایه تفرقه زنده است و گرنه، هنگامی که آفتاب وحدت بر آن بتابد همچون، یخ آب خواهد شد. شاعر بر این تفرقه افکنی که در امتداد تبعیض‌ها صورت می‌گیرد، نفرین می‌فرستد:

«چگونه باز به ماتم نشست خانه ما / هزار نفرین باد / به دست‌های پلیدی / که سنگ تفرقه افکند در میانه ما» (مصداق، ۱۳۸۶: ۲۹۵)

شاعر من نوعی را مسبب این ظلم و تبعیض می‌داند چرا که به تعبیر خودش به آن که از قطع درختان باز آمده بود، سلام می‌دادیم. منظور از درخت در این قطعه شعر، آزادی خواهان‌اند که همچون درخت در جست و جوی نور، رو به سوی آسمان بر می‌خیزند:

«و من / به آن کسی / کز انهدام درختان باغ می‌آید / سلام می‌کردم ...» (همان، ۳۱۴).

نوعی از تبعیض که شاید حمید مصدق نیز آن را تجربه کرده باشد چرا که چند دفتر شعر او پس از انقلاب انتشار یافت، دادن مجوز در چاپ کتاب می‌باشد که بسیار فرمایشی و سلیقه‌ای با آن برخورد می‌شده و هر گونه انتقادی را بر نمی‌تافته است:

«شاعر / در انتظار چاپ کتابش / در پشت باجه سانسور تنها نشسته است ...» (همان، ۶۷۰).

در قطعه شعر زیر نیز، مصداق صراحتاً از تبعیض حرف می‌زند و احساس خود را از جامعه گرفتار در این بلای خانمان سوز بیان می‌دارد:

«در ازدحام شهر / در اجتماع این همه تبعیض / دلگیر می‌شود...» (همان)

اولین عاملی که سبب می‌شود حرکت‌های ضدحکومت‌های استبدادی نشو و نما یابد، امید به تحقق آزادی است. دوران پهلوی، دورانی همراه با خفقان و وحشت ناشی از خوی درنده مستبدان که در قالب سازمان‌هایی همچون ساواک تبلور یافته بود، امید به هرگونه آزادی را در دل‌ها محال می‌ساخت. شفیعی کدکنی، این امیدواری را به صور گوناگون نشان داده است. «با آن که شب است و راه فریادی / در هیچ سوی افق نمی‌بینم / با این همه از لبان صد امید / این زمزمه را دوباره می‌خوانم / باشد که ز روزنی گذر گیرد / شاید روزی کبوتری چاهی / این زمزمه را دوباره سر گیرد / و آنگاه به شادی هزاران لب / آزاد به هر کرانه پر گیرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۴۷).

آزادی موضوعی مقدس و قابل ستایش برای شفیعی کدکنی است. صرف بودن آزادی برای انسان مایه امید خواهد بود حتی اگر ملتی از این نعمت بی‌بهره باشد اما اگر تصور شود که در نقطه دیگر، هنوز رنگ و بوی آزادی حس می‌شود می‌توان به روزی امید داشت، که این رنگ و بو به آن سرزمین نیز بیاید.

«به ستاره برگ ناهید / نوشتم این غزل را / که بر این رواق خاموش / به یادگار ماند / ز زبان سرخ آلاله شنیدم این ترانه / که اگر جهان بر آب است / ترنم تو بادا و / شکوه جاودانه» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۸۱).

شفیعی کدکنی در شعر خود از سیال بودن آزادی سخن می‌گوید و این که روزی خواهد آمد که عطر آزادی همه جا را فرا خواهد گرفت. شاعر در این پیروزی سهم خواه است و امید دارد تا بتواند چون مبارزی باشد که در اوج خفقان، در راه حقیقت کشته شود و با خون خود بر روی برف بیداد، نام بلند آزادی را نقش ببندد:

«با حنجره چکاوک خردی که / ماه دی / از پونه ی بهار سخن می‌گوید / وقتی کز آن گلوله سربی / با قطره قطره / خونش موسیقی مکرر و یکریز برف را / ترجیعی ارغوانی می‌بخشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۵۵).

«دریا» و «بیشه» در شعر سیاسی معاصر، بیشتر نماد «جامعه» است. شفیعی کدکنی به زیبایی تمام صحنه بیشه ابری و گرفته و گیاهان خاموش را در ذهن شنونده جان می‌بخشد تا با دقت هر چه تمام تر، اوضاع آشفته و ماتم گرفته جامعه مورد وصف شعر را پیش خود مجسم می‌سازد.

نفسم گرفت از این شب، در این حصار بشکن  
 چو شقایق از دل سنگ بر آر رایت خون  
 در این حصار جادویی روزگار بشکن  
 به جنون صلابت صخره کوهسار بشکن

(همان: ۴۳۴)

در شعر شفیعی کدکنی روشنایی صبح به رهایی و شام تیره به استبداد مانند شده‌اند. ویژگی چنین تشبیهی آن است که پایان استبداد متصور است. «شهر بی‌خروش» شهری است که در آن کسی برای آزادی تلاشی نمی‌کند و پاسخ حکومت جور و نابرابری سکوت است. زین سبب است که م. سرشک از بهار می‌خواهد تا به این سو نیاید، پس از آن نشان سرزمین‌هایی را می‌دهد که در برابر استبداد سکوت نکردند و برای دستیابی به آزادی بهای سنگینی دادند و اکنون از آن پاسداری می‌کنند: «آنجا که دسته‌های پرستو، سحرگهان آهنگ‌های شادی خود، ساز می‌کنند / پروانگه مست، پرافشان به بامداد آزادی، در پناه تو پرواز می‌کنند» (همان، ۹۵).

در شعر زیر نیز او از سکوت در برابر بیداد، سخن به میان می‌آورد که منجر به فرو رفتن گلوله سربی در سینه آزادگان مبارز می‌شود:

«ای چشم نیلگونه دریا / ...بی‌رحمی سکوت تو امشب / در پاسخ ترنم این شور و اشتیاق / خاموشی گلوله سربی ست / در خون گرم سینه قرقول جوان» (همان: ۱۹۳).

شفیعی کدکنی با بهره‌گیری از داستان حضرت ابراهیم(ع) و اطاعت او از فرمان پروردگار، در باب قربانی نمودن فرزندش، اسماعیل، هر گونه تردید و شک را در طی مسیر حق نکوهش می‌کند:

«من درنگ می کنم/ تو درنگ می کنی / ما درنگ می کنیم / خاک و میل زیستن در لجن / می کشد مرا / تو را به خویشتن .. / همچو آن پیمبر سپیدموی پیر/ لحظه ای که پور خویش را به قتلگاه می کشید / از دو سوی / این دو بانگ را به گوش می شنید / بانگ خاک سوی خویش و / بانگ پاک سوی خویش / هان چرا درنگ / با ضمیر ناگریز خوش جنگ / این صدای او / صدای خوف یا رجای کیست؟» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۲۳).

همگان در این که قیام کنند و یا در لجن، دل به دنیا ببندند، تردید دارند. میل به زرق و برق دنیا، همه را به سوی سکوت و خاموشی کشانده. درست به مانند ماجرای حضرت ابراهیم که وسوسه اهریمن قصد داشت او را از اجرای فرمان حق باز دارد، اما در نهایت، پیامبر خدا خود را تسلیم امر حق کرد و حاضر شد از عزیزترین موجود زندگیش که فرزندش بود، بگذرد. مبارزان نیز باید به بانگ وجدان خود گوش فرا دهند و در راه حق قیام کنند.

### منظر فرهنگی

آن چه که ساختمان و نظام فرهنگی چندهزارساله ایران را در سده‌های اخیر دچار نقص اساس و مهلک کرده است، پدیده رشد نامتوازن و نامتعادل زندگی شهری است که به سبب عدم تقسیم عادلانه ثروت و امکانات، به وقوع پیوسته است. جامعه ایران که همواره یک جامعه دهقانکار محسوب می شده است و بنای فرهنگی و روابط اجتماعی خود را بر حول این موضوع استوار نموده بود، با این تحول نامبارک چهره‌ای زشت و عقب افتاده را از خود در سطح ملل بر جای نهاده بود. شهرنشینی به واقع موضوع نكوهیده‌ای نیست و الزام هر جامعه‌ای است که در مسیر پیشرفت خود، قدم در این مرحله از کمال خود بگذارد. اما وقوع چنین رخداد بزرگ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بدون فراهم نمودن پیش زمینه‌ها و الزامات آن، جامعه را به سرعت به سوی بی هویتی فرهنگی و در نتیجه سرسپردگی بی چون و چرا و بدون کمترین مقاومتی سوق می‌داد.

شفیعی کدکنی، اصولاً فردی بومی گراست و نگاه به زیست بوم خود دارد. او با طبیعت پیرامون خود به عنوان اکوسیستمی که در آن متولد شده و رشد و نمو یافته بیگانه نیست. شفیعی حتی پیش از پرداختن به مضامین اجتماعی و سیاسی علاقه‌ی خود را به طبیعت و توصیف‌های باریک و دلنشین از آن نشان داده است. بعدها عشق به طبیعت با اجتماعیات، عاشقانه‌ها و موضوعات فلسفی در آمیخت و خود را به شکل سبکی خاص نمایاند. در کمتر اشعاری از وی احتمال می‌رود که رد پای از این علاقه وجود نداشته باشد.

همواره پس زمینه‌ی شعر شفیعی طبیعت بوده است و چنین است اشعار فلسفی و عرفانی او در «هزاره‌ی دوم آهوی کوهی» که عمدتاً طبیعت در آن‌ها نقش اساسی را ایفا می‌کند.

اگر به عناوین اشعار شفیعی مرور کلی داشته باشیم می‌توانیم انعکاس طبیعت و گزاره‌های مربوط به آن را بینیم: سفرنامه‌ی باران، درخت روشنایی، مرثیه‌ی درخت، در حضور باد، مزامیر گل داوودی، خنیا‌ی خاک، آرایش خورشید، سپیداران، گنجشک‌ها، موعظه غوک، موج نوشته‌های دریا، نقطه چین عبور پرندگان، سلامی به دماوند، غزل برای گل آفتابگردان شمه‌ای از فراوان عناوینی است که در مجموعه‌های وی به چشم می‌خورد. در بررسی ساخت‌های گوناگون و گسترده‌ی این طبیعت‌گرایی می‌توان به اجمال گفت که از اماکن طبیعی مانند باغ، دریا، کوه، آبشار، جنگل، دشت، چمن و پدیده‌های طبیعی نظیر خورشید، روز، شب، آذرخش، باران، سیب، فصول سال، ستاره و... در دفتر‌های متعدد شعر شفیعی کدکنی حضور دارند. (بشردوست، ۱۳۷۹، ۸۳)

هدف از نقل طبیعت‌گرایی در اشعار شفیعی کدکنی این است که هر چقدر از شهرنشینی دور شویم، به طبیعت نزدیک تر می‌گردیم. روحیه‌ی گریز از شهر و بازگشت به روستا و طبیعت در شعر کدکنی بی سبب نیست و این موضوع به دوران کودکی وی باز می‌گردد. م. سرشک در شعر «زادگاه من» که آن را به همبازی دوران کودکی خود، محمد عبداللّه‌یان تقدیم کرده است می‌گوید:

ای از گزند شهر پلیدان، پناه من  
هان ای بهشت خاطر، ای زادگاه من

ای روستا خفته بر این پهن دشت سبز  
ای جلوه طراوت و شادابی و شکوه

زانجا که صبح می شکند خسته و ملول  
در کام ابر می خزد آهسته و ملول

باز آمدم به سوی تو، زان دور دورها  
زانجا که ماه، در افق زرد گونه اش

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۰۷)

این شعر با توصیفات زیبا و گیرا، در نقد زندگی شهرنشینی سروده شده است. شاعر، خاطرات دوران کودکی خود را به یاد می‌آورد. شب‌های مهتاب، طلوع سپیده، جویبارهای زلال، قله‌های پربرف، غروب‌های خاطره‌انگیز و .. را در ذهن خود مرور می‌کند و اندوه خود را از شهری که طلوع آفتابش ملال آور است، با دامنه‌های سرسبز زادگاهش، در میان می‌گذارد و در پایان برای زادگاهش عمری طولانی و با شکوه آرزو می‌کند.

چون نوشخند روشنی بامداد باش  
سرسبز و جاودانه و بشکوه و شاد باش

همواره شادمانه و شاداب و پرشکوه  
هان ای بهشت خاطره، ای زادگاه من

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹۹)

او در شعر دیگر از سستی و سردی روابط بین انسان‌ها و روزمرگی زندگی شهری، شکایت نموده است: «دیروز / چون دو واژه به یک معنی / از ما دوگانه / هر یک سرشار دیگری / اوج یگانگی / و امروز / چون دو خط موازی / در امتداد یک راه / یک شهر / یک افق / بی نقطه‌ی تلاقی و دیدار / حتی در جاودانگی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۰۹).  
زمانه و شرایط زندگی به گونه‌ای شده که دوستی‌ها و رفاقت‌های ناب گذشته به پایان رسیده و امروز حتی یاد و نشانی هم از آن‌ها نیست.

حمیدمصداق نیز از توسعه ناموزون و ناهمگون زندگی شهری در ایران متأثر است و همچون شفیعی کدکنی که میل بازگشت به طبیعت بکر و دست نخورده دوران کودکی را دارد:

«اگر زمانه به این گونه است / پیشرفت این است / مرا به رجعت تا غار / مسکن اجداد / مدد کنید  
که امدادتان گرمی باد»

این میل به بازگشت به مثابه یک وضعیت روحی، تنها نوعی واکنش به شرایط نامطلوب زمانه است. این بازگشت به سبب این است که در زندگی شهرنشینی لجام گسیخته، مناسبات مادی بر همه قلمروها سایه افکنده و همه چیز، حتی اخلاق و انسانیت، با آن معیار سنجیده می‌شوند.

«دیگر به اعتماد که باید بود؟ / دیوار اعتماد فرو ریخت / پایان آشنایی / آغاز رنج تفرقه ای سخت دردناک .. / باور کن اعتماد / از قلب‌های کال / بار رحیل بسته / و مهربانی / ما را / از یاد برده است» (مصداق، ۱۳۸۶: ۳۰۰).

از دیگر عوامل ضد فرهنگی که می‌توان به آن اشاره نمود، بی‌سوادی جامعه است. جامعه ایران در ابتدای قرن معاصر، به شدت از بی‌سوادی رنج می‌برد. با اقداماتی که در احداث یک نظام آموزشی نوین صورت گرفت، روند گسترش سواد در سراسر سرزمین ایران افزایش یافت. بعد از انقلاب اسلامی نیز این روند به صورت صعودی رو به افزایش گزارد شده است به طوری که ایران اکنون از جمله جمعیت‌های تحصیل کرده را در میان ملل گوناگون برخوردار است. این جهش علمی، بی‌شک پیشینه اجتماعی و اعتقادی را در کنار خود داشته است و بازتاب چنین رخداد گسترده ای لاجرم در ادبیات معاصر نیز تاثیر گزار بوده است.

با نگاهی در اشعار شفیعی کدکنی متوجه خواهیم شد که شاعر تمایل به بازگشت به فرهنگ و عرفان و اندیشه سنتی خود را دارد. در غزل‌های سیاسی اجتماعی شفیعی کدکنی، عناصر عرفانی به گونه‌ای نمادین به کار رفته‌اند.

سوت و کور است شب و میکده‌ها خاموشند  
نعره و عریده باده گسارانت کو؟

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۹۷)

شاعر حتی در مواجهه با موضوعات امروزی جامعه از مفاهیم و اصطلاحات عرفانی استفاده می‌نماید. در این تصویر کوتاه، سکوت حاکم بر جامعه و عدم جنبش و حرکتی قلدرانه برای ایجاد تغییر اجتماعی با عناصر عرفانی بیان شده است:

گر چه شد میکده ها بسته و یاران امروز  
مهر بر لب زده و ز نعره خموش اند همه  
به وفای تو که رندان بلاکش فردا  
جز به یاد تو و نام تو ننوشند همه

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۴۱)

این بیت‌ها، شعر حافظ را به یاد می‌آورد که فرمود:

در میخانه بیستند خدایا میسند  
که در خانه ی تزویر و ریا بگشایند

(همان: ۲۰۲)

شفیعی نیز همچون حافظ، شکستن سکوت سنگین حاکم بر میکده‌های عشق و مهرورزی را جز با نعره مستانه رندان بلاکش که از مرگ نمی‌هراسند، ممکن نمی‌داند.

حمیدمصداق نیز به مفاهیم مهم زیر حوزه‌ی علم و عقلانیت که مؤید اندیشمند بودن در یک جامعه می‌باشد اشاره دارد. برای مثال او جامعه گرفتار در سکوت را جامعه‌ای بی‌پرسش می‌داند که هیچ‌گاه قدم در راه پیشرفت علمی نخواهد گزارد:

«رفتیم / بی هیچ پرسشی و جوابی / وقتی سکوت بود...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

همچنین ذهن را هم که از ابزارهای مهم آموختن است و آن را در جامعه آن روز پر از قصه‌های دروغین کرده‌اند.

«ما ذهن پاک معصوم را / با قصه های جنابعالی / و قصرهای نور / آلوده می کنیم...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

که می‌توان فهمیده شود، شاعر نگران این قصه‌های دروغین است که خوره ذهن و فکر کودکان جامعه آن روز می‌شده است.

«دیدم که دیو وحشت / با توطئه گران به فکر تباری بود...» (همان، ۱۶۵).

### منظر اجتماعی

محمدرضا شفیعی کدکنی از شاعران آگاه روزگار ماست و این آگاهی از زمانه و جامعه در بندبند شعر او هویداست و این از شناخت درست شاعر از جامعه، دردها و مشکلات اساسی آن برمی‌خیزد. او در واقع توانایی تشخیص و انتخاب مشکلات اساسی از حوادث زودگذر را دارد و از سوی دیگر تلاش می‌کند به ذات وقایع نزدیک شود و به بیان ماهیت امور بپردازد:

«در باغ / آشیان‌ها را ویرانه مکن / جوی / - آبشخور پروانه زربین پر صحرا را- / خاک آلوده و آشفته مدارا / و زلالتش را کابینه صد رنگ گل است / از صفابخشی بیگانه مکن» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۲۰).

شفیعی به شهادت همه دفترهای شعرش در مقام شاعری متعهد و حساس به جامعه و حال و روز مردم و شیفته حق و عدالت و برقراری آزادی، می‌باشد:

«چنان که ابر، گره خورده با گریستنش / چنان که گل همه عمرش مسخر شادی‌ست / چنان که هستی آتش اساس سوختن است / تمام پویه انسان به سوی آزادی‌ست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۴۲۳).

شفیعی کدکنی در اشعار خویش به بیان تراوشات ذهنی خویش می‌پردازد که اجتماع و رنگ و نیرنگ‌هایش آن را در او شکل داده است. او در ضمن اشعارش، با بیانی نمادین جامعه و مردمانش را به باغی مانند کرده است که نشانی از بهار انسانی در آن نیست:

«برگرد ای بهار، که در باغ‌های شهر / جای سرود شادی و بانگ ترانه نیست / جز عقده‌های بسته یک رنج دیرپای / بر شاخه‌های خشک درختان جوانه نیست» (شفیعی، ۱۳۷۶: ۹۳ و ۹۴).

وی در شعر «خشک‌سال» جامعه را به دهکده‌ای مانند کرده که نشانی از تحرک و پویایی در آن نیست و رنگ کویر به خود گرفته است:



«نه خرمی و نه گلاوه‌نی، نه مزرعه‌ای / نه آشیانه مرغی، نه گله‌ای به چرا / ... نگاه بی‌گنه کودکان خسته کوی / چو مرغ بی‌پر و بالی که در قفس مرده‌ست / قیافه‌ها همه در خشک‌سالی جاوید / به رنگ خاربنان کویر افسرده‌ست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۳۲).

م. سرشک در دفترهای شعر خود، اشعاری در بیان تعهد و رسالت هنرمندان و روشن اندیشان و حقیقت جویان، آورده است. شاعر معتقد است که قشر روشنفکر جامعه، موظف است که مردم را نسبت به مسائل و رویدادهای اجتماعی آگاه نماید و در این راه از هر ابزاری که در دست دارد بهره گیرد. در این میان، ابزار هنری به لحاظ استفاده از نمادها و رمزها بهترین ابزار است و شعر از میان هنرها، سهم بیشتری از این رسالت را بر دوش می‌کشد. زیرا به قول باختین «تنها در شعر است که زبان، تمامی توانایی خود را آشکار می‌کند» (تودوروف، ۱۳۷۷، ۱۳۷).

شاعر بر این نکته تاکید می‌ورزد که همه مردم در بیداری و آگاهی یکدیگر نقش دارند ولی هنرمندان و نویسندگان که می‌توانند با زبان هنر، صحبت کنند، باید رهبری این رسالت را بر عهده گیرند و خاموشی و سکوت، برای آنان روا نیست. «همیشه دریا دریاست / همیشه دریا طوفان دارد / بگو، برای چه خاموشی؟ / بگو: جوان بودند / جوانه های برومند جنگل خاموش / بگو، برای چه می ترسی؟ / سپیده دم، اینجا / شقایقان پریشیده در نسیم / هراسان / بر این گریو، فراوان دیده ست...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۷: ۲۹۸).

شاعر معتقد است که مردم هر سرزمین هم چون امواج دریا هستند و ما باید این امواج را برای مبارزه در راه رهایی، خروشان سازیم. او همچنین جامعه دچار خفقان را چنان تصویر می‌کند که گویی آسمانش کوتاه است و امکان هر پروازی را از انسان می‌گیرد و در این اوضاع وانفسا هر کسی به فکر خویش است و با دیگران کاری ندارد. تنها «عاشقان شربه» اند که «فریادشان» چون «آذرخشی»، «شب استبداد» و خفقان را در هم می‌شکند.

آن عاشقان شربه که با شب نزیستند  
فریادشان تموج شطّ حیات بود  
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند  
چون آذرخش در حسن خویش زیستند

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۸۸)

جامعه چنان دچار دورویی و اسیر چنگال سیاهی شده است که منجر به ناامیدی شاعر از تحقق آزادی در چنین سرزمینی می‌شود که مردمانی چنان دارد. او خود را موجی می‌داند که همواره از وجودش کاسته می‌شود:

«هیچ میدانی چر چون موج / در گریز از خویشتن، پیوسته می‌کاهم؟» (همان: ۲۹۵)

رویدادها و تحولات دهه‌ی چهل و بعد از آن نیز در شعر م. سرشک جسته و گریخته بازتاب دارد دهه‌ی چهل بر خلاف دهه‌ی سی فضای امیدوارانه‌ای داشت. به لحاظ فکری و فرهنگی نیز دهه‌ی چهل از غنای فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. شاعران و نویسندگان توانایی در آن رشد کردند. تحولات سیاسی و اجتماعی دهه‌ی چهل هم در به وجود آمدن چنین فضایی نقش داشت. قیام پانزده خرداد ۴۲ نشان داد که دوباره می‌توان در دیوارهای سنگین استبداد رخنه ایجاد کرد.

شور حاصل از این خیزش تا پایان دهه‌ی چهل ادامه داشت. اصلاحات ارضی رژیم هم بافت اجتماعی را تغییر داد و نهایتاً منجر به ایجاد طبقات جدید و سپس توزیع ناعادلانه‌ی در آمد گشت. شفیع کدکنی نیز جزء نسلی بود که دفترهای شعری شان در دهه‌ی چهل بر مبارزه و مقاومت تکیه و تاکید می‌کرد. شفیع کدکنی با مجموعه «در کوچه باغ های نیشابور» از پیشگامان مبارزه بود. او در جواب اخوان که از نسلی ناامید از تحقق راه مبارزه برخاسته بود و خاک این مرز و بوم را سترون و ناتوان از پرورش اندیشه‌ها و شخصیت‌های بزرگ می‌خواند (ر.ک: اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۲۲)، چنین پاسخ می‌دهد:

«بنگر جوانه‌ها را، آن ارجمندها را / کان تار و پود چرکین، / باغ عقیم دیروز / اینک جوانه آورد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۶).

و بار دیگر در غزلی به نام «آن عاشقان شربه» تعریضی به بخش مذکور از گفته‌های اخوان ثالث دارد،

«می‌گفتی، ای عزیز: سترون شده ست خاک / اینک ببین برابر چشم تو چیستند: / هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز، / باز، آخرین شقایق این باغ نیستند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۴).

و اما حمیدمصداق که محصل رشته حقوق است در مواجهه با موضوعات اجتماعی بیشتر متوجه دستگاه‌ها و نهادهای خاصی از جامعه است. مصداق با نگاهی فنی و سیستماتیک، به بیان دردهای جامعه می‌پردازد. دستمزدهای کم و ساعات کاری طولانی، که خیل عظیم اجتماع به سبب وضع بد اقتصادی با آن دست به گریبان هستند، بن مایه یکی از اشعار مصداق است. در این شعر که تحت عنوان درکنار زاینده رود اشاره‌ی ملموس به ظلم و ستمی است که در حق مردم در دستمزدهایشان از طرف سرمایه‌گذاران می‌شود، آن هم در شب با دسترنج کم.

«وسوت کارخانه/ یعنی که وقت کار شبانه/ آغاز می‌شود/ آن جا که رنج هست/ ولی دسترنج نیست» (مصداق، ۱۳۸۶: ۵۲۳).  
ودرهمین شعر درکنار زاینده رود آمده است :

«ازشاه راه پل / ازکارخانه کارگران / می‌آیند / با چرخ‌هایشان همه دل مرده و پکر...» (همان: ۵۲۵).

دیگر دردی که جامعه به آن گرفتار است، بوروکراسی موجود در ادارات و دستگاه حکومتی است که در دفتر شعری سال‌های صبری حمیدمصداق به آن اشاره شده است.

«انگشت اتهام گرفته به سوی او / برخیز / ازاتهام خوداینک دفاع کن... / ودرادامه می‌گوید: این آخرین دفاع / پیش از دفاع / زندگی را وداع کن...» (همان، ۴۸۲).

از جمله موانعی که بر سر راه جریان معمول زندگی در یک حکومت مستبد به وجود می‌آید، وجود گزینش‌های عقیدتی فراوان است تا این تضمین را به نظام حاکم بدهد که هیچ خطری آن را تهدید نمی‌کند. این مورد نیز از نگاه نقاد مصداق دور نمانده است :

«آزادی گزینش / بامن بود / درسینه‌ی آرزویی / دیدار آفرینش / بامن بود...» (همان، ۵۴۹).

دیگر پدیده اجتماعی و به واقع تر نابه سامانی اجتماعی که در نظر مصداق مهم جلوه کرده است، فقدان محبت در میان مردم است. مصداق محبت را مایه‌ی رهایی از بند دردها می‌داند و می‌گوید:

«تو / با تو؟ مهر / با واژه محبت / فرسوده جان مختصرم را ز بند درد / آزاد می‌کنی ...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۲۱۶).

وجود محبت باعث ایجاد اعتماد میان مردم می‌شود. اعتماد یکی دیگر از مفاهیمی است که در جامعه آن روز کم رنگ بود. در شعر «در رهگذر باد» اشاره شده است که دیگر دیوارهای اعتماد بین مردم فرو ریخته است :

«دیگر به اعتماد که باید بود / دیوار اعتماد فرو ریخت ...» (همان: ۱۰۹).

همچنین است :

«باور کن اعتماد / ازقلب‌های کال / بار رحیل بسته» (همان، ۱۸۳).

در انتهای همین دفتر شعری سال‌های قبل از انقلاب را سال‌های بی‌اعتمادی معرفی می‌کند :

«دیدم که می‌جوند / دیوار اعتماد مرا موربانه‌ها / اینک من آن عمارت از پای بسط ویرانم ...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۲۵۵).

دیگر نابه سامانی جامعه، شلوغی و هرج و مرج موجود در آن است. شاعر از شلوغی جامعه خویش رنج می‌برد:

«از من که نه محققم / و نه دانشمندم / با این کتاب چند / بیزار از ازدحام ...» (همان: ۶۸۲).

حمیدمصداق در ادامه نگاه سازمانی و سیستماتیک خود، حتی به جریان‌ات آزادی خواه، به دانشکده و دانشگاه نیز اشاره دارد :

«به یاد مانده از آن روزها مرا / که هنوز / فراز پله دانشکده نگاهی گرم / از آن دو چشم گدازنده / جان من آشفته...» (مصداق، ۱۳۸۶: ۶۰۲).

در این اشعار دانشگاه همچون مرکزی برای راهپیمایی‌ها و اعتراضات به شمار رفته است و شاعر که خود برخاسته از دانشگاه است، این مکان را همچون سنگری برای تجمع معترضان و نهادهای مدنی و مردم نهاد می‌داند :

«از شرم روی او رخ خود را نمی‌نمود / و می‌رفتیم / درزیر سایه ساردختان سبز پوش / تا چهارراه ساحت دانشگاه / و دست‌های ما که گره می‌شد...» (همان، ۶۰۸).

### منظر حقوقی

ایرانیان از زمان فتحعلی شاه قاجار برای استقرار قانون در این سرزمین دست به جهاد و مبارزه علیه زورمداران و غاصبان قدرت پرداخته اند. این مبارزات در انقلاب مشروطه به پیروزی انجامید اما دیری نپایید که با روی کار آمدن رضاخان که عاملی انگلیسی بود، این دستاورد مردم، پایمال شد. پس از وی نیز در زمان محمدرضا شاه، به مدت حدود ۳۷ سال، حکومت سلطنتی در پی قبضه قدرت تا سرحد آن بود و به چیزی کمتر از قدرت مطلقه تن نمی‌داد به طوری که هیچ گونه انتخابات آزادی در این دوران برگزار نشد. در سال ۱۳۵۷ ایرانیان توانستند مجدد مردم سالاری و قانون مدارای را از طریق صندوق های رای انتخاب کنند و آن چه را که در انقلاب مشروطه کاشته بودند، برداشت نمایند.

در تعریف قانون نیز آمده است «روش، آیین، امریست کلی که بر همه جزئیاتش منطبق گردد و احکام و جزئیات از آن شناخته شود. و برای همه باید با ارزش باشد.» (معین، ۱۳۸۸: ج ۲).

قانون در شعر حمیدمصداق چنین بازتاب یافته است :

«آن برگ زرد بید که با باد / تا سطح رود قصد سفر داشت / قانون جذب و جاذبه را در سایه خاک / مخدوش می کند/ آنگاه نیرویی بس شگرف / مبهم و نامرئی / نور حیات را / در هر چه هست و نیست / خاموش می کند» (مصداق، ۱۳۸۶: ۲۰۸). درجایی دیگر در کتاب می گوید:

«دیدم که دیو بود و فرشته / کز جمله شکسته قانون برون شدند...» (همان: ۱۶۰).

### نتیجه گیری

شفیعی کدکنی از سرآمدان اندیشه اجتماعی در شعر معاصر می‌باشد. شعر اجتماعی در ایران با مشروطیت آغاز شد و با جریان سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه آن روز به اوج خود رسید. شفیعی کدکنی شاعری متعهد است که غنای فرهنگی و واژگانی وی، پدیده ای شگرف از وی ساخته است. بیشتر محتوا و مضامین شعر وی به اجتماع و مسائل مربوط به آن معطوف می‌شود و در این نگرش اندیشه‌های اجتماعی او به ظهور می‌رسد.

درون مایه ی اشعار وی، بیشتر، آزادی خواهی، مبارزه برای رهایی وطن از دست استبداد، بیدار کردن مردم در جهت مبارزه فکری و عملی با بیداد حاکم بر اجتماع و انتقادهای اجتماعی است. استفاده از قهرمانان ملی و اساطیر ایران در اشعار شفیعی کدکنی دیده می‌شود. شعر کدکنی قالبی ادبی و برخوردار از تصاویر نمادین است. با این اوصاف اجتماعی بودن، یکی از مهم ترین ویژگی های شعر اوست. اجتماعی بودن شعر، به معنی شناخت درست شاعر از جامعه و مسائل و دردهای آن است. او جامعه اطراف خود را زمینه ای برای بیان مقصود خود به کار می برد. برای هر اندیشه تصاویر گوناگونی می آفریند و دیدگاه های خود را نسبت به اوضاع و احوال موجود بیان می کند. موضوعاتی هم چون نارضایتی از اوضاع جامعه و ناامیدی از تحقق آزادی بیان، تعهد هنرمندان و شاعران در آگاهی جامعه، یادبود مبارزان آزادیخواه و مرثیه در سوگ شهیدان راه رهایی و آزادی، بیان شکوه و عظمت ایران، مدح و ستایش آزادی و .. اندیشه‌های اجتماعی دکتر شفیعی را تشکیل می‌دهند.

بهترین نوع اندیشه های اجتماعی وی را در کتاب «در کوچه باغ های نیشابور» می توان دید. در این مجموعه می توان نمادهای کهن همچون تاتار، جادو، کاهن معبد، حلاج، نیشابور را مشاهده کرد. همچنین نمادهایی امروزی مانند شب، ققنوس، کتیبه، زنجیر، مرداب، خروس و ... نیز حضور دارد که شفیعی کدکنی با کمی تغییر آن ها را به بافت شعریش انتقال داده است. اما نمادهایی از قبیل گل سرخ، کبریت، صاعقه، سیم خاردار، گلگون و نسیم و... از بر ساخته های خود اوست. آثار حمیدمصداق نیز که به قبل و بعد از انقلاب تعلق دارد و طبقات و گروه های مختلف جامعه را در بر می گیرد به لحاظ بیان مسائل جامعه بسیار غنی می باشد.

حمیدمصداق به لحاظ تحصیل در رشته حقوق، با مبانی سیاسی و اجتماعی آشنایی بیشتری داشته و انگشت خود را بر سازمان ها و نهادهای مسئول در اوضاع آشفته مملکت می گذارد. برای مثال مصداق انگشت اتهام خود را بیشتر به سوی سازمان

های نظامی نشانه رفته و یا به موضوع بوروکراسی در شعرش پرداخته است. دفتر شعری در رهگذر باد (۱۳۴۳) که برای سال های قبل از انقلاب می باشد، آن سال ها را سال های پراز تنش سیاسی می بیند که با سازمان های نظامی کنترل می شود. حمید مصدق نیز از نمادگرایی و سمبولیسم اجتماعی در شعرش بسیار استفاده کرده است. البته درون مایه و مفاهیم شعری در دفاتر او، سیاسی می باشد که در حوزه سمبولیسم اجتماعی باید دنبال شود در حالت کلی می توان گفت، علی رغم عدم به کارگیری مفاهیمی در حوزه هایی مثل احزاب و ارگان های آموزشی و ... ولی به طور خاص در مسائل مربوط به بوروکراسی به خصوص در دفتر «سال های صبوری» که جامعه ی بین سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۹ را به تصویر کشیده است، همت بیشتری گمارده است. گاه هر دو شاعر از اوضاع نابسامان و نامردمی های جامعه استبداد زده خسته شده و اندیشه ترک دیار را در ذهن می پروراند، اما از آن جا که ریشه خود را در این خاک می بینند، تنها به آرزویی بسنده می کنند. آن چه که در مقام مقایسه میان شعر اجتماعی دو شاعر خود نمایی می کند، کاربرد بیشتر اصطلاحاتی همچون قانون و دادگاه و پارلمان و ... در شعر حمید مصدق هستیم که این نیز به جهت نوع تحصیلات شاعر در رشته حقوق می باشد و گرنه در بیشتر موارد هر دو شاعر مسائل جامعه را به یک نوع دیده اند و هم عقیده اند. برای مثال در خصوص شهرنشینی لجام گسیخته و بی بند و بار، این موضوعی است که روح هر دو شاعر را دچار ملال نموده و آنان را به طبیعت بکر دوران کودکی اشان رهنمون ساخته است.

#### فهرست منابع

۱. آژند، یعقوب، (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران، تهران، امیر کبیر.
۲. اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۸)، آنگاه پس از تندر، تهران، انتشارات سخن.
۳. بشر دوست، مجتبی، (۱۳۷۹)، در جست و جوی نیشابور، تهران، نشر ثالث.
۴. بهبهانی، سیمین، (۱۳۷۸)، یاد بعضی نفرات، نشر البرز، تهران.
۵. ترابی، علی اکبر، (۱۳۷۶)، جامعه شناسی ادبیات فارسی، تبریز، فروغ آزادی.
۶. تودوروف، تزوتان، (۱۳۷۷)، منطلق گفت و گویی میخیلیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، تهران، نشر مرکز.
۷. حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، به تصحیح قزوینی و غنی.
۸. زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۳)، چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران، ثالث
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۵)، تازیانه های سلوک، تهران، نشر آگاه
۱۰. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، هزاره دوم آهوی کوهی، تهران، نشر سخن
۱۱. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۳۵۷) از زبان برگ، تهران: توس
۱۲. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۳۵۷) از بودن و سرودن، تهران: توس
۱۳. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، (۱۳۷۶)، آیینی ای برای صداها، تهران، انتشارات سخن
۱۴. مصدق، حمید، (۱۳۸۶)، مجموعه اشعار، نشر نگاه، تهران، چاپ یازدهم
۱۵. وثوقی، منصور و علی اکبر نیک خلق، ۱۳۸۶، مبانی جامعه شناسی، تهران، بهینه
۱۶. اشلی، دیوید، ۱۳۸۳، نظریه جامعه شناختی، ترجمه علی اکبر میرمهدی حسینی، کرمان، دانشگاه شهید بهشتی
۱۷. گرت، هانس هاینریش و رایت میلز، ۱۳۸۰، منش فرد و ساختار اجتماعی، ترجمه اکبر فسری، تهران، آگاه

# A Reflection of the Sociology Perspectives in the Poets of Mohammad Reza Shafi'i Kadkani and Hamid Mossadegh

Naser Fakhri Tabatabai

*PhD student, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Arak Branch, Arak, Iran, Elementary School Teacher, Ferdows I  
Exceptional Schools, Boroujerd City*

---

## Abstract

The author of the study entitled "Comparison of Social Thought Lyrics Mohammad Reza Shafi'i Kadkani and Hamid Mossadegh" seeks to study Written by both poets effects of social issues on the minds of both poets And the comparison properly, Notes the two thinkers of the art in the field of social issues provide the reader. Shafi'i Kadkani known as M.sereshk and Hamid Mossadegh the leaders of these themes are of Persian poetry. Both poetries believed in the social function of poet and unlike some of the lyrics only to consider the artistic aspects, don't have such believe and Professional commitment has been made for him. That is why the themes are related to social conditions in their works are used. Given that a large part of their career, back to before the revolution, Themes can be as critical to social turmoil, elegy martyr for freedom, Blamed conservatives neglect, inviting people to uprising and ... Found in the poetry of these two poets. The use of social myths and symbols in the poetry of both to abound. The main difference between the two poets themes, M.sereshk tendency to incorporate nature And Hamid Mossadegh tendency is to military organizations and legal bodies and related concepts such as the court acknowledged, selection, execution, etc.

**Keywords:** Community, Social Symbol, Shafi'i Kadkani, Hamid Mossadegh

---